

ازدواج مجدد و اثر آن بر کودکان

* دکتر سیروس ایزدی ** دکتر منوچهر مدرس نراقی

میباشد. بهمین ترتیب تمایل به ازدواج در زنان و مردانی که همسرانشان فوت کرده‌اند بیش از افرادی است که هنوز ازدواج نکرده‌اند. این عوامل وضعی را سبب شده است که میتوان گفت در خانواده‌های آمریکائی وجود اطفالی که حاصل ازدواج قبلی هستند پدیده‌ای معمولی است.

افرادی که یکبار ازدواج کرده و از همسر خود جدا شده‌اند بعطت تجارب ناخوشایندی که ازدواج قبلی دارند در ازدواج مجدد نوعی شک و تردید و عدم اعتماد به نفس در خود احساس میکنند و این کیفیت نخستین مشکل خانواده‌ای است که برای بار دوم شکل میگیرد.

با وجود این واقعیت که کلیه خانواده‌ها از یک مرد و یک زن تشکیل میشود که طبیعتاً در خانواده‌های مختلفی پرورش یافته و بنابراین تجارب زندگی آنها کاملاً متفاوت بوده است، حال اگر این دو فرد سابقه ازدواج نداشته باشند بدیهی است در زمینه برخورد با همسر و یا بعنوان پدر یا مادر تجربه‌ای ندارند. بنابراین احتمالاً میتوان گفت که بعضی مراحل زندگی که یک خانواده معمولی بسادگی از آن میگذرد خانواده‌های حاصل از ازدواج مجدد را دچار نگرانی‌هایی خواهد کرد. بعنوان مثال تولد کودکان، حتی در بهترین شرایط ممکنه خالی از "استرس" نیست چه رسد به آنکه یک یا هر دو عضو خانواده قبلاً در این زمینه تجارب دردناکی داشته و در نتیجه به این واقعه با دیگر مراحل تشکیل خانواده همواره با ترس و دلهره‌ای دائم بنگرند.

"ازدواج مجدد معمولاً" برای کودکان مشکلات بسیاری به ارمغان می‌آورد بطوریکه میتوان گفت رفتاری‌ها و فشارهای ناشی از ازدواج مجدد اجتناب‌ناپذیر است. عدم اعتماد، نرس از شکست و مورد انتقاد واقع شدن تقریباً همیشه وجود دارد. بنابراین درمانگر بهنگام روبرو شدن با مشکلات ناشی از ازدواج مجدد باید اعتماد از دست رفته را به والدین و فرزندان بازگرداند.

در سالهای اخیر تعداد کودکانی که مبتلا "به عواقب طلاق شده‌اند به نحو چشمگیری افزایش یافته و این امر ناشی از فزونی قابل ملاحظه تعداد ازدواج مجدد افرادی است که طلاق گرفته‌اند. تمایل برای ازدواج مجدد در افرادی که یکبار ازدواج کرده و طلاق گرفته‌اند، بیش از افرادی است که هرگز ازدواج نکرده‌اند. این پدیده در کلیه ادوار زندگی بخصوص در جوانترها دیده میشود. در سال ۱۹۶۷ از هر ۱۰۰۰ مردی که سنشان کمتر از ۲۵ سال بود و از همسرانشان جدا شده بودند، ۵۱۲ نفر و از هر ۱۰۰۰ نفر زن ۴۹۵ نفر مجدداً ازدواج کردند.

یعنی در این سال نیمی از افرادی که کمتر از ۲۵ سال داشته و متارکه کرده بودند مجدداً ازدواج کرده‌اند و این رقم در مقایسه با افراد هم سنشان در گروه مجردها بطور قابل توجهی بیشتر است. همچنین آمار و ارقام مبین آنست که ازدواج زنان مطلقه سه برابر زنان گروه مجرد و ازدواج مردانی که از همسر خود جدا شده‌اند ۶ برابر گروه مردان مجرد

* دانشیار گروه روانپزشکی دانشکده پزشکی پهلوی - دانشگاه تهران

** استادیار گروه روانپزشکی دانشکده پزشکی پهلوی دانشگاه تهران

بهرحال چگونه زندگی در شرف تأسیس خود را پایه - گذاری میکنند و زندگی خانوادگی خود را چگونه طرح ریزی می نمایند خود مسئله ای است؟

اشتراک کاذب

در اغلب موارد ترس از اینکه دومین ازدواج نیز مانند نخستین ازدواج ناموفق باشد وجود دارد. این کیفیت که آن را اشتراک کاذب (۱) نامیده اند توسط "واین" (۲) و همکارانش چنین تعریف گردیده است: منظور از "اشتراک کاذب" انکار احساس‌های خصمانه و تجلیات آن بین اعضا

خانواده است. در خانواده‌های "اسکیزوفرنیک" انکار خصومت و خشم مانع رشد و افتراق هیجانات مختلف در کودکان میشود. این امر در ازدواج‌های مجدد خیلی بیش از ازدواج نخستین بچشم می‌خورد بدین معنی که کشمکش‌های والدین اغلب انکار میگردد و احتمالاً اولین تظاهر این کشمکش‌های انکار شده مشکلات رفتاری و ناسازگاری‌های کودکان میباشد که در واقع بیانگر کشمکش‌های موجود میان والدین است. زیرا در این خانواده‌ها برخلاف خانواده‌های "اسکیز و فرینک" خصومت میان خواهران و برادران انکار نشده، به انواع و اقسام مختلف تظاهر می‌کند.

بهرحال آنچه مسلم است خشم یا عدم رضایت در خانواده‌های متشکل از ازدواج مجدد نه تحمل می‌شود و نه تظاهر می‌نماید اما وجود خشم میان والدین بهر صورت اعم از آشکار یا انکار شده تا آنجا که سبب ترس از هم پاشیده شدن خانواده میشود، برای کودکان تهدید بسیار بزرگ و مداومی است که همواره بچشم می‌خورد. اما این انکار خشم با آنچه "پدیده ماه عسل" نامیده میشود و در آن درجه انکار ترس از هم پاشیده شدن خانواده از انکار میل به "ایده‌آل" بوده زوج کمتر است، متفاوت میباشد. بنابراین تا آنجا که این کیفیت موجب ترس دائمی از تلاشی شدن خانواده می‌گردد، توسط کودکان عمیقاً احساس می‌شود و آنها نیز بنوبه خود در این انکار دسته جمعی شرکت می‌جویند و در نتیجه در قبال کشمکش‌های آشکار خانواده تحمل بسیار کمی نشان میدهند و یا بی‌آنکه بفکر علت آنها باشند در صدد انکار آنها برمی‌آیند. این طرز رفتار و نحوه ارتباطی اعضا خانواده با یکدیگر مانع حل کشمکش‌های موجود شده و محیط

بهمین ترتیب اجباراً همزمان با ازدواج مجدد روابط بنیادی تازه‌ای بطور ناگهانی بین کودکان و والدین برقرار میشود ولی از آنجا که معمولاً زمان کافی برای ایجاد و توسعه این ارتباط‌ها وجود ندارد، خود آفریننده مشکلات بسیاری میباشد. کودکان و جانشین‌های والدین بی‌مقدمه با این وضع بحرانی در کلیه زمینه‌های ارتباطی مانند تغذیه و نظم و ترتیب محیط خانه مواجه میشوند، بعنوان مثال یک کودک دوساله‌ایکه با دگرگونی اتمسفر محیط خانه روبرو میگردد احتمالاً رفتارهایی غیرعادی از خود بروز میدهد. در اینحال پدر و مادری که زندگی آنها قرین سعادت و صلح و آرامش باشد، بخوبی میتوانند رفتار غیرطبیعی کودک خود را تحمل کنند، اما جانشینان والدین که بخودی خود نگران هر حادثه جدید میباشند قادر نیستند در مقابل یک چنین موقعیتی رفتاری منطقی داشته باشند.

البته نیروهای بخصوصی در کار است که یک جفت را به ازدواج مجدد می‌کشاند اما بنظر میرسد زوجین مایل نیستند به مسائلی که در اطرافشان میگردد و یا در مورد آنچه در جریان ازدواج قبلی رخ داده است واقع بین باشند، بهر حال بهتر است لااقل به اهمیت و عواقب کاری که انجام میدهند آگاه شوند.

بهمین ترتیب آنها از مشکلات گوناگونی که بر اثر عوامل مختلف برای کودکان پدید می‌آید آگاهی کامل ندارند و ناخواسته عملاً در صدد انکار آنها برمی‌آیند. بنابراین آنچه مسلم است پدران و مادرانی که در شرف ازدواج مجدد هستند باید بسیار هوشیار بوده و با آگاهی و بصیرت بیشتری به مسائل و مشکلات موجود بنگرند، زیرا علیرغم نیروهای که والدین را به ازدواج مجدد سوق میدهد، تشکل و تلفیق خانواده مجدد بسیار مشکل است. یکی از این مشکلات مسائل مربوط به کودکان است که از همان لحظات نخستین تشکیل خانواده مجدد در برابر والدین خودنمایی میکند و در عمل دستورات و راهنمایی‌های افراد حرفه‌ای مانند روانپزشک، روانشناس بالینی یا مددکار اجتماعی را ایجاب مینماید زیرا آنچه مسلم است زن و مردی که برای بار دوم ازدواج می‌کنند باید تا حد ممکن با نوع مشکلاتی که کودکان با آن درگیر خواهند شد و نحوه واکنش‌های آنان در قبال ازدواج مجدد آنها آگاهی‌های لازم را داشته باشند.

نمی‌پذیرند، بلکه چه بسا بر علیه او اقداماتی نیز میکنند، این کیفیت در مواردی که کودکان در سنین نوجوانی باشند آشکارتر است. بهر حال این واقعیت ساده و آشکار در اغلب موارد توسط نامادری (تازه‌وارد) بخصوص اگر خود دارای فرزندی نباشد بخوبی درک نمی‌شود، عامل دوم اینست که برای نامادری درک این کیفیت که کودکان قادر نیستند او را بچشم مادر خود ببینند مشکل است. کودکان بخصوص در مواردی که سنی از آنها گذشته باشد، یا به سرحد نوجوانی رسیده باشند هرگاه نشانه‌ای از گرمی یا امید به نزدیک شدن با نامادری احساس کنند، مایلند آنرا از میان بردارند، زیرا احساس می‌کنند که هرگونه احساس محبت و علاقه به نامادری خیانتی به مادر اصلی بحساب می‌آید روی این اصل همیشه در اندرون خود در حال کشمکش می‌باشند، تا هرگونه احساس محبتی را که احتمالاً نسبت به نامادری دارند، از دل بزدایند. عامل سوم احساس کودکی است که مادر خود را بعلت مرگ یا طلاق از دست داده است.

این کودک زودشکن و عمیقاً رنج دیده و نگران است، بنابراین حتی در مواردیکه به وجود مادری نیز نیاز داشته باشند، به آسانی به خود اجازه نمی‌دهد که به شخص دیگری بعنوان مادر متکی و وابسته شود.

در عمل پذیرفته نشدن عشق نامادری توسط کودکان حتی در مواردیکه نامادری کاملاً به این مسائل آگاه باشد، عمیقاً سبب رنجش او می‌شود. بطوریکه در اغلب موارد در پایان سال اول موجب "رها کردن کودکان بحال خود" خواهد شد، بی‌توجهی نامادری از یک طرف و رفتار منفی کودکان از طرف دیگر سبب پیدایش احساس‌های خصمانه و خشم متقابل و در نتیجه طرد دوجانبه خواهد گردید و روابط مادر و فرزندی رفته‌رفته دردناکتر و غیرقابل تحمل‌تر خواهد شد.

جابجا کردن کودک

بجز در مواردیکه خانواده جدید خیلی زود بعد از طلاق تشکیل می‌شود، در اغلب موارد کودکان به مدتی در حدود یکسال یا بیشتر نزد یکی از والدین زندگی می‌کنند. در این موارد کودکان نیز مانند مادر یا پدری که از همسر خود جدا شده است. احساس تنهایی کرده اغلب افسرده می‌باشند و کاملاً طبیعی است که کودکان با پدر یا مادر تنهای خود

خانواده را ضمن داشتن ظاهری آرام، سرشار از عصیانیت و خشم‌های ابراز نشده خواهد کرد.

سردی نقش والدین

شاید ناراحت کننده‌ترین مسئله برای خانواده‌ای که دوباره تشکیل شده است، پیدایش احساس سردی و یخزدگی در یکی از طرفین یا هر دو شریک زندگی می‌باشد. این موضوع احتمالاً بارزترین نمونه سرگردانی قابل پیش‌بینی در خانواده‌هایی است که با ازدواج مجدد شکل گرفته است.

معمولاً ناپدیری در بدترین شرایط در مورد ایجاد نظم و انضباط حتی در موردی که کودک به او تعلق نداشته باشد اقدام میکند. اما این اقدام چه بسا با شکست کامل روبرو خواهد شد. آنچه مسلم است در اوائل و اواسط کودکی فقدان نقش پدر در ایجاد نظم و تربیت در کودک بطور واضحی مخصوصاً در مورد پسرچهاره‌ها مؤثر است و اغلب بشکل علائم خاصی نمایان می‌گردد. در سنین نوجوانی کودکان هر دو جنس (پسر و دختر) در هر فرصتی میزان آزادی و محدودیت‌های خود را تجربه میکنند. در این مرحله نقش ناپدیری بسیار دشوار است، زیرا در اغلب موارد ناپدیری دچار نوعی بلاتکلیفی است، بدین معنی که با این مشکل روبرو می‌باشد که اولاً معلوم نیست در مورد تعیین محدودیت‌های لازم برای کودک یا نوجوان از طرف مادر کودکان تأیید بشود یا خیر، ثانیاً احتمال اینکه مورد قبول خود کودک یا نوجوانان قرار نگیرد بسیار است. در اینجا نمونه‌ای از این وضع را می‌آوریم؛ فرزانه وقتی یکساله بود پدر خود را از دست داد و سه ساله بود که مادرش با مردی ازدواج کرد. با وجود آنکه از ابتدای زندگی این مرد تنها پدر وی بود، با وجود این وقتی به سن چهارده سالگی رسید و الزاماً ناپدیری به منع و قدغن کردن برخی اعمال و رفتارها آغاز کرد، با مقاومت مادر فرزانه از یکطرف و خود فرزانه از طرف دیگر روبرو شد. در نتیجه از دخالت در زندگی نوجوان خودداری کرد. طبیعتاً دختر جوان از راه راست منحرف شد، و در حال حاضر دختری منحرف و معتاد به مواد مخدر می‌باشد.

بهمین ترتیب مشکل نامادری در مورد نگهداری و تغذیه کودکان نیز قابل ملاحظه است. این مشکل از یک جهت مربوط به کودکان است که معمولاً نه فقط فرد تازه وارد را به آسانی

رفتار پوششی برای تمایلات جنسی ممنوعه (واکنش سازی) است و بدین ترتیب طرفین خویشان را در قبال انگیزه‌های جنسی خود محافظت می‌کنند. بسهولت یا دشواری این اوضاع و احوال تا اندازه زیادی به روش مادر در حفظ جنبه تابوئی این رابطه بستگی دارد. چه در این حال اگر مادر در حفظ جنبه تابوئی این رابطه بستگی دارد. چه در این حال اگر مادر قادر به ایجاد رابطه مناسب بین دختر و ناپدری نباشد، رابطه این دو بطور متناوب سرد و گرم می‌شود و عملاً رشد روانی دختر به مخاطره می‌افتد.

تجدید خاطره شریک زندگی قبل

کمتر اتفاق می‌افتد که شریک جنسی نخستین ازدواج حتی در مواردیکه ملاقاتی نیز در میان نباشد از خاطر برود. احساس‌های شدید نخستین ازدواج چیزی نیست که به آسانی حل شود و بنابراین کودکانی که ثمره ازدواج قبلی می‌باشند هدف عشق‌ها و نفرت‌های والدین نسبت به همسر اول قرار می‌گیرند.

گفتار مادری درباره کودک نه‌ساله‌اش که از نظر انطباقی در مدرسه مشکلاتی داشت مبین این نکته است: "حسن کاملاً" شبیه پدرش می‌باشد. او هم از لحاظ قیافه و هم از لحاظ رفتار به او می‌ماند. در عین عصیانیت یا محبت است" چنانچه ملاحظه می‌شود در این جملات نفرت و عشقی که مادر نسبت به شوهر اولش داشته است مستتر است و بدیهی است که این پسر آماج احساس‌های ضد و نقیض مادر نسبت به نخستین مرد زندگی خود قرار گرفته است.

افسانه والد از دست رفته

چیزی که بطور شگفت‌انگیزی بچشم می‌خورد این است که اگر والدین وقایع ناخودشایند نخستین ازدواج خود را بر کودکان پوشیده بدارند، آنها در اطراف مرگ یا ناپدید شدن والد دیگر افسانه‌های عجیب و غریبی می‌سازند. گرچه این یک آرزوی اجتناب‌ناپذیر است، که هر کودکی مایل است در باره "والد" ناشناخته خود چیزهایی بداند و این آرزو تنها توسط آگاهی بر واقعیت‌ها برآورده می‌گردد، اما بسیار از والدین به دلایل بسیاری اعم از منطقی یا غیرمنطقی شرح مرگ یا جریان زندگی والدی را که زنده ولی بر کودک ناشناخته

احساس قربابت بیشتری می‌کنند. در نتیجه والد و کودک بطوری استثنائی به‌همدیگر نزدیک شده و بین آنها ارتباط خاصی که اگرچه کاملاً راضی کننده نیست و جای همسر (برای والد) یا والد دیگر (برای کودک) را نمی‌گیرد اما تا حد زیادی موجب ارضاء و تشفی خاطر آنها می‌باشد.

هنگامیکه ازدواج مجدد اتفاق می‌افتد اتمسفر خانه بکلی عوض می‌شود و بسیاری از جنبه‌های ارتباطی زمان مجرد مادر یا پدر با فرزندان دگرگون می‌گردد. گرچه این دگرگونی‌های ارتباطی ظاهراً جنبه فیزیکی دارد اما از لحاظ روانی نیز قابل ملاحظه است زیرا پدر یا مادری که همسر خود را به سبب مرگ یا طلاق از دست داده است کودک یا کودکان را به اطاق خواب خود میبرد. و چه بسا مخصوصاً اگر در سنین پائین باشند آنها را در رختخواب خود می‌خواهاند. اما به مجرد ورود ناپدری یا نامادری طبیعتاً کودک یا کودکان از اطاق خواب مادر یا پدر خود رانده میشوند. جابجا کردن کودک با پیدایش احساس اینکه شخص دیگری (نامادری یا ناپدری) جای آنها را نزد پدر یا مادر اشغال کرده است همراه است. البته هرچه تماس نزدیک کودک با پدر یا مادر خویش در مدت زمانی طولانی‌تر، شدیدتر، و عمیق‌تر باشد جابجا کردن وی دردناکتر است و بیشتر سبب آزار و برانگیخته شدن خشم وی خواهد شد. گرچه خشم کودکان معمولاً در ابتدا علیه نامادری یا ناپدری است که جای آنها را اشغال کرده است، اما کودکان اغلب نسبت به مادر یا پدری که همسر اختیار کرده است نیز عصبانی و خشمگین می‌شوند.

تابو محارم

یکی از مشکلات آشکار، اما از مشکلاتی که اغلب بسادگی بیان نمی‌شود، کاهش جنبه "تابوئی" محارم در اعضاء خانواده جدید است. این کیفیت بخصوص وقتی کودک به سن نوجوانی میرسد در مورد رابطه ناپدری با فرزند دختر حائز اهمیت است. زیرا حتی در مواردیکه رابطه ناپدری با دختر بسیار خوب و رضایت بخش می‌باشد، بمجرد رسیدن دختر به سن بلوغ این رابطه دستخوش دگرگونی شگفت‌انگیزی می‌شود. زیرا احساس هرگونه جذابیت جنسی از طرف هریک از این دو قطب (ناپدری - دختر) سبب پیدایش احساس‌های تنفرآمیز و رفتارهای خصمانه‌ای خواهد شد. در حقیقت این

بیش و با درجات متفاوت با یک یا چند مشکل فوق‌الذکر روبرو می‌باشد. اگر درمانگر بتواند مسائل و مشکلات شخصیتی زوجین و عوارض ناشی از ازدواج قبلی آنها را بدقت موشکافی کرده، و آنها را با واقعیات مربوط به روابط تازه و اثرات متقابلی که بین اعضاء خانواده جدید برقرار است آشنا سازد، این خانواده میتواند محیط باثبات و مناسبی برای پرورش کودکان باشد. مشکل‌ترین مسئله در مورد این خانواده‌ها ترس آنها از بیان مطالبی است که آگاهانه احساس میکنند و یا بطور فردی از آن اطلاع دارند. آنها از اظهار بعضی چیزها بیم دارند زیرا می‌ترسند که سبب از هم پاشیده شدن مجدد خانواده بشود، ولی هرگاه اعضاء خانواده جدید بتوانند مسائل مربوط به طرفین را بخوبی درک کرده و مشکلات خاص ازدواج مجدد را مورد بحث قرار دهند، مکانیسم‌های سازشی آنها بهتر میتواند با استرس‌های غیرقابل اجتناب محیط خانواده جدید مقابله نماید.

است از کودک مخفی می‌دارند. بعنوان مثال برخی از ترس اینکه مبادا والد دیگر اثرات بدی بر کودک بگذارد یا آنکه کودک از اینکه خود را طرد شده احساس نماید آزردده خاطر گردد و یا از گذشته ننگین والد دیگر چیزهایی بیاموزد از بیان حقایق خودداری می‌کنند. اغلب والدین به روشنی علت این رفتار خود را بیان نمی‌کنند اما احتمالاً "برای خود دلایلی دارند مثلاً" می‌ترسند که کودک نسبت به آنها بدگمان شود یا آنکه بخواهد نزد والد دیگر زندگی کند بنابراین در بیشتر موارد بنظر میرسد که ترس از طرد شدن و پیش‌بینی از دست دادن احترام بخود از طرف والدی که از کودک مراقبت می‌کند، سبب مخفی داشتن شرح زندگی و احیاناً جریان مرگ والد از دست رفته میباشد که از لحاظ بهداشت روانی کودک بهیچوجه صحیح نیست.

خلاصه:

هر خانواده‌ایکه برای بار دوم تشکیل می‌شود، کم و

References

1. U.S. Department of Health, Education, and Welfare: Marriages: Trends and Characteristics, United States. Vital and Health Statistics, Series 21, No. 21. U.S. Government Printing Office, Washington, D.C. 1971.
2. : Children of divorced couples. Op. cit, ref. 1, Series 21, No. 18, 1970.
3. Wynne, L.C.; Ryckoff, I.M.; Day, J., and Hirsch, S.I.: Pseudomutuality in the family relations of schizophrenics, *Psychiatry*, 21, 205-220, 1958.